



## پیغام عشق

قسمت چهارصد و شصت و یکم





خلاصه شرح ابیات مثنوی و دیوان شمس، موضوع برنامه ۸۸۰ گنج حضور، بخش دوم

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۵۴۴

ناز کردن خوش تر آید از شکر

لیک کم خایش، که دارد صد خطر

اگر چه ناز کردن و حس بی‌نیازی از خدا و بلند شدن با فکرهای همانیده، این که من می‌دانم و نیازی به خرد زندگی، تسلیم و فضاگشایی ندارم، برای من ذهنی از شکر هم شیرین تر است، اما این ناز را کنار بگذار؛ زیرا خطرات زیادی دارد و سبب درد می‌شود.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، ابیات ۵۴۵

ایمن آبادست آن راه نیاز

ترک نازش گیر و با آن ره بساز

راه نیازمندی به خدا، فضاگشایی و برخورداری از خرد، امنیت، قدرت، آرامش و هدایت زندگی، ایمن و آبادان کننده است و درون و بیرون ما را زیبا می‌کند. پس تاجایی که مقدر است ناز کردن، بلند شدن با عقل من‌ذهنی و حس بی‌نیازی از خدا را ترک کن، صادقانه با سختی راه فضاگشایی بساز و با درد هشیارانه مرکز را عدم نگه‌دار.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۶۱۹

حاکم است و یَفْعَلُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ

او ز عینِ دردِ انگیزد دوا

زیرا خداوند، حاکم و فرمانروای جهان است و او هرچه خواهد همان کند؛ به فکر، تقاضا و میل ما، آن چیزی که با من‌ذهنی می‌خواهیم و از طریق همانیدگی‌ها دعا می‌کنیم توجهی ندارد، چنان که اگر فضا را باز کنیم؛ از ذاتِ درد یعنی اتفاق این لحظه



و آن چیزی که ذهن ما را مشغول کرده است، دوا و درمان می‌آفریند. اگر ما حاکم بودن خدا را قبول داشته باشیم در مقابل اتفاق این لحظه مقاومت و قضاوت نکرده و صرف‌نظر از تقلید از دیگران، می‌دانیم که مقصود آمدن ما به این جهان، طلب زندگی و زنده شدن به خداست و خودمان را با دیگران مقایسه نکرده، به مخالفت‌های آن‌ها گوش نمی‌دهیم و فقط فضا را باز می‌کنیم.

قرآن کریم، سوره آل عمران (۳)، آیه ۴۰

«قَالَ رَبِّ اُنِّى يَكُونُ لِىْ غُلَامٌ وَقَدْ بَلَغَنِى الْكِبَرُ وَاْمْرَاَتِىْ عَاقِرٌ قَالَ كَذٰلِكَ اَللّٰهُ يَفْعَلُ مَا يَشَآءُ»

«گفت: ای پروردگار من، چگونه مرا پسری باشد، درحالی که به پیری رسیده‌ام و زخم نازاست؟ [چگونه زندگی می‌تواند از این من ذهنی پیر من، متولد شود؟] گفت: بدان سان که خدا هرچه بخواهد می‌کند.» [یعنی خداوند هرچه بخواهد، می‌کند و مطابق میل من ذهنی ما رفتار نمی‌کند. در هر سنی و هر لحظه‌ای که ما انتخاب کنیم، ما را به‌عنوان زندگی زنده از مرده من ذهنی، می‌تواند بزایاند.]

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۲۳۸۵

گفت پیغمبر که: بر رزق ای فتا

در فرو بسته‌ست و بر در قفل‌ها

ای انسان، پیامبر فرموده است: در رزق و روزی حضور شما که از فضای یکتایی می‌آید، بسته شده و بر آن قفل‌هایی زده شده است.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۲۳۸۶

جنبش و آمد شد ما و اکتساب

هست مفتاحی بر آن قفل و حجاب



تلاش، جنبش، حرکت و اقدام ما یعنی تسلیم، فضاگشایی، مطالعه مولانا، شوخی گرفتن اتفاقات، عدم مقاومت و قضاوت، فکر و عمل برحسب زندگی و به دست آوردن اطلاعات و خرد زندگی، کلید گشایش آن قفل و پرده، در زمینه رزق مادی و معنوی است.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۲۳۸۷

بی کلید، این در گشادن راه نیست

بی طلب، نان سنتِ الله نیست

بدون کلید جنبش، فضاگشایی، حرکت و حداکثر سعی و تلاش این در روزی، در من ذهنی باز نمی شود و شیوه خداوند این نیست که بدون طلب و تکاپوی بنده به او نان یعنی فضای گشوده شده، شراب زندگی و یا هر چیز مادی و معنوی بدهد.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۹۵۲

دایه و مادر بهانه جو بود

تا که کی آن طفل او گریان شود

دایه و مادر منتظرند و دنبال بهانه می گردند که ببینند طفل چه موقع به گریه می افتد تا به او شیر بدهند.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۹۵۳

طفل حاجات شما را آفرید

تا بنالید و شود شیرش پدید

خداوند طفل نیازمندی های شما مثل فضاگشایی، طلب، شادی بی سبب، بی نیازی از جهان، نمی داند، رهایی از من ذهنی و همانندگی ها را خلق کرد تا شما بنالید و شیر فضل و لطف الهی و نیروی شفا دهندگی او پدیدار شود.



مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۹۵۴

گفت: اَدْعُوا الله، بی زاری مباش

تا بجوشد شیرهای مهره‌هاش

خداوند فرمود: «خدا را بخوانید» یعنی فضا را بگشا و به خدا زنده شو، زاری و گریه را فراموش نکن. درحالت مقاومت و قضاوت صفر و عذرخواهی باش تا شیرهای مهر خداوند بجوشد.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۹۵۵

هوی هوی باد و شیرافشان ابر

در غم مآند، یک ساعت تو صبر

صدای باد و بارش ابر، یعنی بادِ عدم، دم خدا، نسیم ایزدی و نیروی شفابخش زندگی به فکر ما انسان‌ها هستند، خداوند هر لحظه می‌خواهد با گرم خود به ما کمک کند؛ پس مدتی صبر کن و فضا را بگشا.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۲۵۲۳

آب شیرین چون نبیند مرغ کور

چون نگردد گرد چشمه آب شور؟

پرنده‌ای که کور است و آب شیرین را نمی‌بیند چرا اطراف چشمه آب شور چرخ نزنند؟ یعنی اگر به انسانی که من ذهنی دارد و زندگی‌اش پر از درد، مانع، مسئله و دشمن است، بگوییم: این انرژی بد و مخربی که از من ذهنی و همانیدگی‌ها می‌گیری آب شور و کثیف است و چهار بُعد تو را خراب می‌کند، بیا فضا را باز کن و از زندگی شراب بگیر، این سخنان را نمی‌فهمد.

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۷۲۴



مرغ، کابِ شور باشد مسکنش

او چه داند جای آبِ روشنش؟

مثلاً مرغی که مسکنش در آب شور باشد و دائماً منقارش را در آب شور فرو می‌کند، او چه می‌داند که جای آب روشن و شیرین کجاست؟ به عبارت دیگر، کسی که در ذهن و با دردهایی مثل حسادت، رنجش، کینه، ترس، نگرانی و... زندگی کرده و از طریق همانیدگی‌ها دیده باشد، جای آب روشن و شیرین، فضای گشوده‌شده را از کجا می‌شناسد؟

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۷۲۵

ای که اندر چشمه شور است جات

تو چه دانی شط و جیحون و فرات؟

ای کسی که جایگاه تو در چشمه آب شور، انرژی مسموم کننده، فضای محدودیت و درد من‌ذهنی است، تو چه می‌دانی که شط و جیحون و فرات، یعنی آن فضای گشوده‌شده، شادی بی‌سبب و زنده شدن به بی‌نهایت خدا چیست؟

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۷۲۶

ای تو نارسته ازین فانی رباط

تو چه دانی مَحُو و سُکر و انبساط؟

رباط: خانه، منظور از ترکیب فانی رباط، همین دنیای فانی است.

مَحُو: مراد زدودن اوصاف بشری است.

سُکر: مستی



ای کسی که از این کاروانسرای فانیِ ذهن و همانیدگی‌ها آزاد نشده‌ای، تو چه می‌دانی که محو یعنی انداختنِ همانیدگی‌ها و مستیِ شرابِ ایزدی و فضاگشایی چیست؟ به عبارت دیگر، کسی که در خداوند محو شده و مست عشق او می‌شود، غرور من‌ذهنی و همانیدگی با چیزهای این‌جهانی را انداخته و با فضاگشاییِ شرابِ عشقِ ایزدی را می‌گیرد و این مبارک و شادی‌آور است.

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۸۰۶

چشمِ بد را چشمِ نیکویت، شها

مات و مُستأصل کند نِعَمَ الدَّوَا

مُستأصل: ریشه‌کن شده، از بیخ‌وبن برکنده شده.

نِعَمَ الدَّوَا: نکو دارویی است.

خداوندا، این چشمِ نیکویِ عدم تو، دواي چشمِ بدِ من‌ذهنیِ من است، وقتی من فضا را باز می‌کنم و با چشم تو می‌بینم چشمِ بدِ من مات، درمانده و ریشه‌کن شده و این بهترین دارو است.

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۸۰۷

بل ز چشمت کیمیاها می‌رسد

چشمِ بد را چشمِ نیکو می‌کند

اگر من فضا را باز کنم، حتی از چشمانِ عدم تو کیمیا، دارو و تبدیل‌کننده‌هایی به‌وجود می‌آید که چشمِ بدِ من‌ذهنی مرا که از طریقِ همانیدگی‌ها می‌بیند، به چشمِ نیکویِ عدم مبدل می‌سازد و من دیگر با چشم تو می‌بینم. تا زمانی که ما از طریقِ همانیدگی‌ها می‌بینیم، بهتر است به آموزش‌های مولانا گوش دهیم و آگاهانه بگوییم که من‌ذهنی، عقل جزوی و چشمِ بد و غلط‌بین داریم و اگر مردم به دید غلط ما اعتراض می‌کنند، به‌جای واکنش نشان دادن، روی خودمان کار کرده و تغییر کنیم.



مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۷۶۷

کاغ کاغ و نعره زاغ سیاه

دایماً باشد به دنیا عمر خواه

قارقار کلاغ و نعره هایش، یعنی هیاهو و سروصدای من ذهنی برای این است که همیشه در دنیای ذهن عمری دراز و طولانی می خواهد، چراکه فکر می کند در زمان آینده با به دست آوردن همانیدگی ها به زندگی می رسد.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۷۶۸

همچو ابلیس از خدای پاک فرد

تا قیامت عمر تن در خواست کرد

زاغ مانند شیطان از خداوند پاک یکتا تا روز قیامت فرصت خواست و برای خود عمر درازی را در خواست کرد.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۷۶۹

گفت: أَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمِ الْجَزَا

کاشکی گفتی که: تُبْنَا رَبَّنَا

ابلیس گفت مرا تا روز قیامت مهلت ده، ای کاش به جای این در خواست می گفت: پروردگارا توبه کردم، به عبارتی ما باید به خداوند بگوییم که ما فهمیده ایم دیدن از طریق همانیدگی ها و ستیزه با قانون قضا و کن فکان، فایده ای ندارد پس توبه کرده با فضاگشایی، شناسایی و انداختن همانیدگی ها به سوی تو بازمی گردیم و از جنس تو می شویم. قیامت برای ما زنده شدن به خداست که این لحظه باید صورت بگیرد. اگر کسی این لحظه نمی خواهد به خدا زنده شود و زندگی در من ذهنی را ادامه دهد؛ بنابراین راه شیطان را می رود.

قرآن کریم، سوره ص (۳۸)، آیه ۷۹





«قَالَ رَبِّ فَأَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمٍ يُبْعَثُونَ»

«گفت: ای پروردگار من، مرا تا روزی که از نو زنده شوند مهلت ده» [تا وقتی که ما دوباره از نو، زنده شویم، شیطان، نیروی همانیدگی جهان با ما کار دارد و تخریب ایجاد می‌کند ولی وقتی به خدا زنده شویم دیگر دست از سر ما برمی‌دارد.]

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۷۷۰

عُمَرُ بِي تَوْبَةٍ، هَمَّ جَانِ كُنْدَنِ اسْتِ

مَرگِ حَاضِرِ غَايِبِ از حَقِّ بُوْدَنِ اسْتِ

عمر و زندگی کردن، بدون توبه، یعنی بدون بازگشت از زمان مجازی گذشته و آینده در من‌ذهنی و دیدن از طریق اجسام و همانیدگی‌ها، سراسر عذاب و جان‌کندن است. مرگ حاضر یعنی مردن در قبرِ ذهن معادل با غایب و دور بودن از خداوند است، یعنی این لحظه ما به صورت هشیاری ناظر به جهان نگاه نکرده و به او زنده نیستیم.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۷۷۱

عَمْرٌ وَ مَرگِ اَيْنِ هَرِ دُوْ بِا حَقِّ خَوْشِ بُوْدِ

بِي خُدا اَبِ حَيَاتِ اَتَشِ بُوْدِ

زندگی کردن و مردن به من‌ذهنی وقتی مطلوب و دلنشین می‌شود که هر لحظه مرکز انسان عدم شده، با خدا یکی شود. بدون خدا، با فضا‌بندی، نگه‌داشتن من‌ذهنی و دیدن از طریق همانیدگی‌ها، آب حیات هم تبدیل به آتش درد می‌شود. به عبارتی وقتی مرکز ما پُر از همانیدگی‌هاست هر چیزی را که من‌ذهنی ما به صورت آب نشان می‌دهد، درد است و آتش این درد ما را خواهد سوزاند.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۷۷۲

اَن هَمِّ از تَأْثِيْرِ لَعْنَتِ بُوْدِ كُوْ



### در چنان حضرت همی شد عمر جو

هر کسی که من ذهنی داشته باشد و از طریق همانیدگی ببیند مورد لعنت خداوند قرار می‌گیرد و این هم از تأثیر آن لعنت است که در بارگاه خداوند به جای این که به او زنده شود عمر طولانی من ذهنی‌اش را طلب می‌کند. مدام می‌خواهد چیزها را به خودش اضافه کند تا عمر من ذهنی‌اش زیاد شود. همان طور که شیطان در پیشگاه خداوند به جای این که تسلیم شود از خداوند عمر طولانی خواست.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۷۷۳

از خدا غیر خدا را خواستن

ظن افزونی ست و کلی کاستن

از خداوند غیر از زنده شدن به او یعنی چیزهای ذهنی و همانیدگی‌ها را خواستن، فقط خیال و توهم به دست آوردن زندگی و طلب کردن سود یا همانیدگی بیشتر است، اما در واقع از دست دادن زندگی و ایجاد درد بیشتر است و سبب می‌شود به خدا زنده نشویم.

حافظ، دیوان غزلیات، غزل شماره ۳۴۲

چگونه طوف کنم در فضای عالم قدس

چو در سراچه ترکیب تخته بند تنم

وقتی من به عنوان هشیاری و امتداد خدا، در ذهن با چیزهای این جهانی همانیده شده و بر روی تخته ذهن می‌خ‌کوب شدم، نمی‌توانم در فضای یکتایی پرواز کنم.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۷۳۴

ما بیابانِ عدم گیریم هم در بادیه



در وجود این جمله بند و در عدم چندین گشاد

ما در حالی که در بادیه، بیابان به ظاهر آباد ذهن هستیم؛ فضا را می‌گشاییم بیابان عدم را که برای ذهن ناخوشایند است انتخاب می‌کنیم؛ چراکه در ذهن یعنی جایی که ما همانیده شده و حس وجود می‌کنیم این همه بند همانیدگی و درد است و در فضاگشایی و عدم، گشایش و آزادی است.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۷۳۴

این عدم دریا و ما ماهی و هستی همچو دام

ذوق دریا کی شناسد هر که در دام اوفتاد؟

این عدم، فضای گشوده شده دریاست و ما به عنوان هشیاری ماهی هستیم و هستی یعنی ذهن مانند دام است و کسی که در دام ذهن و همانیدگی‌ها افتاده است ذوق دریای عدم را نمی‌تواند بشناسد.

با تشکر: لیلا



خلاصه شرح ابیات مثنوی و غزلیات دیوان شمس، موضوع برنامه ۸۸۰ گنج حضور، بخش سوم

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۷۳۴

هر که اندر دام شد از چار طبع او چارمیخ

دان که روزی می‌دوید از ابلهی سوی مراد

هر کسی که از چهار طبع خود (جسم، فکر، هیجان و جان جسمی) به تخته این دنیا چارمیخ و کوبیده شده، به این دلیل است که از روی ابلهی و نادانی، در هر لحظه به سوی یک همانیدگی دویده و به دام ذهن افتاده است.

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۴۹۰

چشم چون نرگس فروبندی که چی؟

هین عصام کش که کورم ای اچی؟

اچی: برادر

چرا چشمِ عدمِ خود را با همانیده شدن با چیزهای این جهانی، فرو می‌بندی، با چشمِ من‌ذهنی می‌بینی، خود را به کوری می‌زنی و می‌گویی: برادر، من نابینا هستم، عصاکش من شو و راه را نشانم بده.

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۴۹۱

وآن عصاکش که گزیدی، در سفر

خود ببینی باشد از تو کورتر

اما اگر خوب دقت کنی خواهی دید آن عصاکشی که انتخاب کرده‌ای، یک من‌ذهنی دیگری است که از تو نابیناتر است. درحقیقت در اثر هم‌هویت شدن و داشتن من‌ذهنی، از من‌ذهنی دیگری تقلید می‌کنی.



مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۴۹۲

دست، کورانه بِحَبْلِ اللَّهِ زن

جز بر امر و نهی یزدانی متن

به جای تقلید کور کورانه از من های ذهنی، همچون نابینایان دست به ریسمان خدا، فضای گشوده شده، بزن و جز به امر و نهی الهی و خرد و شادی او، به هیچ چیز تمسک مجو.

قرآن کریم، سوره آل عمران (۳)، آیه ۱۰۳

«وَأَعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا ...»

«و همگان دست در ریسمان خدا زبید و پراکنده مشوید...»

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۴۹۳

چیست حَبْلُ اللَّهِ؟ رها کردن هوا

کین هوا شد صَرَصَری مر عاد را

صَرَصَر: تند باد

ریسمان خدا چیست؟ رها کردن خواسته های من ذهنی و همانیدگی ها با فضاگشایی؛ زیرا خواستن و عقل من ذهنی، موجب شد که قوم عاد (تمثیلی از همه انسان ها)، دچار تندباد یعنی مصیبت های همگانی شوند.

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۴۹۴

خلق در زندان نشسته، از هواست

مرغ را پرها بیسته، از هواست



انسان‌ها به دلیل خواسته‌های من‌ذهنی‌شان در زندانِ ذهن گیر افتاده و بال پروازِ عدمشان بسته شده است. همچون پرندگان که به دلیلِ حرص، طمع و همانیده شدن با دانه، وارد دام می‌شوند و بال و پرشان بسته می‌شود.

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۴۹۵

ماهی اندر تابه گرم، از هواست

رفته از مستوریان شرم، از هواست

مستور: پاکدامن

ماهی نیز به دلیلِ طمع و حرص خود به قلاب ماهیگیری گیر افتاده و بعد در ماهی‌تابه سوزان، بریان می‌شود؛ افراد پاکدامن نیز به دلیلِ من‌ذهنی و امیال نفسانی، آبرویشان می‌رود.

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۴۹۶

خشمِ شِحنه، شعله نار، از هواست

چارمیخ و هیبتِ دار، از هواست

شِحنه: داروغه، مأمور

شعله‌ور شدنِ خشمِ داروغه به دلیلِ سرپیچی مردم از قوانین، هوا و خواسته‌های ذهنی‌شان است، یعنی برخی از مردم به حدود قانونی خود قانع نیستند لذا دچار مجازات می‌شوند. همچنین به چوبه ترس‌آور اعدام گرفتار شدن نیز به دلیلِ هواها و خواسته‌های من‌ذهنی است.

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۴۹۷

شِحنه اجسام دیدی بر زمین



### شِحنه احکامِ جان را هم ببین

همان طور که شِحنه و داروغه‌های این جهانی، مقررات و مجازات و تنبیه ذهنی را مشاهده کردی، داروغه فضای یکتایی را نیز مشاهده کن که اگر مرکز را عدم نکنی، در برابر قوانین قضا و کن فکان الهی مقاومت و ستیزه نمایی، تنبیه می‌شوی.

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۴۹۸

روح را در غیب، خود اشکنجه‌هاست

لیک تا نجهی، شکنجه در خفاست

روح و هشیاری انسان من‌ذهنی، به دلیل خواهش‌های نفسانی و خواستِ ذهن، در عالم غیب، شکنجه می‌شود. اما تا وقتی که از این دردها رها نشده‌ای، این شکنجه‌ها از نظر تو پوشیده است و خیال می‌کنی وجود ندارد.

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۴۹۹

چون رهیدی، بینی اشکنجه و دمار

ز آنکه ضدّ از ضدّ گردد آشکار

اگر از دردهای من‌ذهنی رهیدی تازه می‌فهمی که در گذشته چه قدر شکنجه می‌شدی. دائماً می‌مردی و زنده می‌شدی، چراکه ضدّ از ضدّ آشکار می‌شود. به عبارت دیگر اگر فضای درون را باز کنیم و از همانیدگی‌ها و از دردهایمان مانند ترس، حسادت، کینه، رنجش، خشم، اضطراب و احساس گناه، حالت جدایی و همچنین سیری ناپذیری خود رها شویم تازه می‌فهمیم، چه دردی می‌کشیدیم و تحت چه فشار و شکنجه‌ای بوده‌ایم.

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۵۰۰

آنکه در چه زاد و در آب سیاه

او چه داند لطفِ دشت و رنجِ چاه؟



به‌عنوان مثال کسی که در چاهِ ذهن و آبِ همانیدگی‌ها زاده شده باشد و هیچ چیزی جز درد و هشیاریِ جسمی ندیده باشد؛ از دشت، صحرا و فضای گشوده‌شده عدم و رنجِ ماندن در چاهِ ذهن چه می‌داند؟

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۵۰۱

چون رها کردی هوا از بیمِ حق

دَر رسد سَغراق، از تَسَنیمِ حق

سَغراق: پیاله

تَسَنیم: چشمه‌ای در بهشت

هرگاه از ترس و ملاحظه خدا و از روی ادب، خواستن براساسِ من‌ذهنی و همانیدگی‌ها را رها کردی، شراب الهی، شادی بی‌سبب و خرد زندگی از چشمه لایزال الهی به نزد تو می‌آید.

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۷۰۶

کوری کوران، ز رحمت دور نیست

کوری حرص است، کآن معذور نیست

البته کسی که چشمان ظاهری‌اش نمی‌بیند از رحمت و لطف خدا بی‌بهره نمی‌ماند. ولی کسی که چشمِ دلش بر اثر همانیدگی‌ها و حرص و طمع کور شده باشد، عذرش پذیرفتنی نیست.

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۷۰۷

چارمبِخِ شَه ز رحمت دور نی

چارمبِخِ حاسدی مغفور نی





حاسدی: با یای مصدری، به معنی حسادت کردن

کسی که مدتی به اندازه کافی همانیده شود، مجازات و درد هشیارانه بکشد و آگاهانه از آن رها شود، از لطف و رحمت خدا دور نیست. ولی کسی که عمداً و دانسته از روی تقلید همانیده می شود و حرص می ورزد، از رحمت خدا نصیبی نخواهد برد.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۷۶۲

برکنم من میخ این منحوس دام

از پی کامی نباشم تلخ کام

من میخ و بنیاد این دام ذهن و هم‌هویت‌شدگی‌ها را برمی‌کنم و به خاطر ارضا شدن نیاز و حرص من‌ذهنی و رسیدن به یک همانیدگی، تلخ کام و بدبخت نمی‌شوم.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۷۶۴

بسکُل این حَبلی که حرص است و حسد

یاد کن فی جیدها حَبْلُ مَسَد

بسکُل: بگسل، پاره کن

حَبْل: ریسمان

این ریسمانی را که از حرص و حسد من‌ذهنی ساخته شده است، پاره کن و آیه «و بر گردن ریسمانی از لیف خرما دار» را بارها بخوان.

قرآن کریم، سوره لهب (۱۱۱)، آیه ۵



«فِي جِيدِهَا حَبْلٌ مِّن مَّسَدٍ»

«و بر گردن ریسمانی از لیف خرما دارد.»

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۰۲۳

ما را اسیر کردی، آماره را امیری

ما را امیر گردان، او را غلام گردان

آماره: امر کننده

خدایا ما را با فکرهای همانیده، در ذهن اسیر کرده‌ای و منِ ذهنی که ما را به این سو و آن سو می‌کشد، امیر و فرمانروای ما شده است. به مرکز ما بیا و با عدم کردن مرکز، ما را امیر و فرمانده گردان و منِ ذهنی را در خدمت ما قرار بده تا ذهن بدون همانیدگی خلاق شده و برکت را به جهان جاری کند.

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۵۱۵

تا بُود کز لطفِ آن وعده حَسَن

سُست گردد چارمیخِ کفرِ من

تا شاید به لطفِ آن وعده خوب، کمک و برکتی که از آن فضای گشوده شده می‌آید؛ کفر و عصیان ناشی از همانیدگی‌های من کم شود.

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۵۱۶

بو که ز آن خوش وعده‌های مُغْتَنَم

برگشاید قفلِ کفرِ صد منم



شاید که به لطف آن وعده‌های غنیمت شمرده‌شده، وعده‌های کمک خداوند، که باید قدرش را بدانیم و ارزش گذاری کنیم، تا قفل کفر بسیار سنگین همانندگی‌ها گشوده شود که کلید آن در فضای گشوده‌شده است.

با تشکر: سمیه



همراهان عزیز گنج حضور، لطفاً برای ارسال پیغام‌های عشق خود، از کانال تلگرام آقای شهبازی که در زیر مشاهده می‌شود استفاده نمایید. در موارد استثنایی که دسترسی به تلگرام وجود ندارد، می‌توانید پیغام خود را از طریق ایمیل به آدرس ایمیل آقای شهبازی ارسال فرمایید.

با سپاس،

گروه تهیه مجموعه پیغام عشق



تلگرام آقای شهبازی

+1 818 970 3345



ایمیل آقای شهبازی

[Shahbazi@rapidtest.com](mailto:Shahbazi@rapidtest.com)